

ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی

دکتر باقر ساروخانی*، محمد امیرپناهی**

چکیده: در این مقاله رابطه بین ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی افراد در بزرگسالی در میان نمونه‌ای ۳۹۱ نفری از افراد بالای ۲۵ سال ساکن تهران بر اساس روش پیمایش مورد تحلیل قرار گرفته است. هدف اصلی این مطالعه بررسی این مساله است که چگونه افراد از طریق فرایند جامعه‌پذیری تبدیل به افراد بزرگسالی می‌شوند که مشارکت اجتماعی آنها می‌تواند به استمرار، اصلاح، تقویت و یا تغییر شکل جامعه مدنی کمک کند. رویکرد نظری پژوهش رویکرد تکوینی است که بر اساس آن شکل‌گیری مشارکت اجتماعی و تقویت جامعه مدنی متأثر از زمینه‌های تکوینی افراد است، جامعه مدنی توسط افرادی که در حال شکل‌دادن به هویت‌های مدنی خود هستند، ساخته می‌شود. متغیر ساخت قدرت در خانواده در قالب ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور، یک جانبه مادرمحور، متقارن نسبی و متقارن همه جانبه که نشانگر طیفی است که در یک سوی آن استبداد و در طرف دیگر آن دموکراسی قرار دارد اندازه‌گیری شد. متغیر وابسته در قالب یک طبقه‌بندی سه‌گانه از مشارکت یعنی مشارکت با برد محدود، مشارکت با برد متوسط و مشارکت با برد گسترده مورد سنجش قرار گرفت. استنباط آماری از داده‌ها نشان می‌دهد خانواده نقش مهمی در ایجاد روحیه مشارکت جویی در افراد دارد. هر اندازه ساخت قدرت در خانواده برابرتر و مبتنی بر تصمیم‌گیریهای مشارکتی باشد فرزندان در بزرگسالی به سمت مشارکت‌های با برد گسترده و با شعاع عمل بیشتر مانند عضویت در احزاب، تشکلهای و... گرایش پیدا می‌کنند. بنابراین به جهت اهمیت جایگاه خانواده در ایران ایجاد زمینه‌های رشد و تقویت خانواده دموکراتیک جهت ایجاد شهروندانی دموکرات و مشارکت‌جو بسیار ضروری و حائز اهمیت است. به نظر می‌رسد برنامه‌ریزی منسجم در این زمینه نتایج ماندگارتر و نهادینه‌تری نسبت به اتخاذ رویکردهای بالا به پایین (دموکراسی از بالا) در جامعه ایران داشته باشد.

واژه‌های کلیدی: خانواده دموکراتیک، رویکرد تکوینی، ساخت قدرت در خانواده، مشارکت اجتماعی، مشارکت با برد محدود، مشارکت با برد متوسط و مشارکت با برد گسترده

مقدمه و طرح مسئله

مسأله مشارکت اجتماعی که مشتمل بر انواع کنش‌های فردی و جمعی و در جهت تعیین سرنوشت خود و جامعه و تأثیرگذاری بر فرآیندهای تصمیم‌گیری دربارهٔ امور عمومی است در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که تقریباً تمامی راهبردهای مربوط به توسعه از مشارکت به‌عنوان عنصر کلیدی یاد می‌کنند، به ویژه آنکه یکی از ارکان توسعه انسانی پایدار است. «مارکوس» و «والتون» اهمیت و نقش اساسی مشارکت در زندگی اجتماعی را در سه سطح برشمرده‌اند. به نظر آنها مشارکت، شهروندان مناسب و بهتری ایجاد می‌کند. بنابراین در سطح اول نقش مشارکت ساختن فرد به مثابه یک «شهروند برجسته» است. از طریق مشارکت در زندگی عمومی، شهروندان آگاهی و درکشان را از مسائلی که مربوط به آنهاست، وسعت می‌بخشند، به فهم و درک علایق خودشان و این نکته که چگونه علایق و منافعشان با علایق دیگران ارتباط می‌یابد، توانا می‌شوند، همچنین به طور عمیقی به نیاز متقابل افراد به یکدیگر آگاه می‌شوند و توانایی‌هایشان را برای ژرفاندیشی و مذاکره و گفتگو افزایش می‌دهند. سطح دوم، به جامعه نظر دارد. به عبارت دیگر «مشارکت جوامع بهتری ایجاد می‌کند» در این زمینه، مشارکت هنجارهای اعتماد و مشارکت را تکوین می‌بخشد، توانایی‌های یک جامعه برای هماهنگ کردن کنش‌های افراد به منظور توسعه و بهبود کالاهای جمعی ارزشمند را تقویت می‌کند. مشارکت قوی شهروندان در زندگی عمومی می‌تواند به مثابه یک نیروی قدرتمند در برابر تغییرات ناگهانی بازار و دولت عمل کند. سطح سوم به شیوهٔ حکومت‌گری اشاره دارد. به عبارت دیگر «مشارکت، حکومت‌گری بهتری ایجاد می‌کند». مشارکت علایق شهروندان را به علایق تصمیم‌گیرندگان رسمی پیوند می‌دهد و بر آنها فشار وارد می‌کند تا نسبت به کارهای خود پاسخگو باشند. مشارکت اجتماعی برای حکومت‌گری دمکراتیک مفید است. به علاوه مشارکت می‌تواند به طور مستقیم به بهبود و اجرای سیاست‌های عمومی کمک کند و فرصت‌های تدوین سیاست‌های هوشمندانه را افزایش دهد (مارکوس و والتون ۲۰۰۲: ۵-۶).

با توجه به نقش و کارکرد اساسی مشارکت اجتماعی در سه سطح ایجاد شهروند برجسته، جامعه بهتر و شیوه حکومت‌گری مطلوب می‌توان به ارتباط تنگاتنگ مشارکت و مردم‌سالاری پی‌برد. از یک طرف مشارکت می‌تواند در بستر نظامها و جوامع مردم‌سالار تحقق یابد و از طرف دیگر مشارکت به ایجاد یک جامعه مردم‌سالارانه کمک خواهد کرد. چرا که از طریق ایجاد شهروندانی برجسته و فعال و گسترش

هنجارهای تعامل و تعاون میان افراد و همچنین شیوه‌های مطلوب حکومت‌گری به گسترش مردم‌سالاری یاری خواهد کرد. البته باید توجه داشت که مشارکت‌های آگاهانه، مستمر و پایدار که در یک جامعه نهادینه شده‌اند می‌توانند هدف فوق‌الذکر را تأمین کنند. کنشگرانی که چنین مشارکت‌های دارند در یک فرایند بازاندیشانه به بهتر شدن زندگی اجتماعی کمک می‌کنند. این نوع مشارکت بیشتر از آنکه از بالا و توسط حکومت تجویز شود ناشی از گروه‌بندی‌ها و شکل‌گیری اجتماعات خودجوش و داوطلبانه در میان اقشار گوناگون اجتماعی است. یک جامعه که از پایین به گسترش شبکه‌های اجتماعی دامن می‌زند همواره موفق‌تر از جامعه‌ای است که این عمل از بالا برای آن تجویز می‌شود. چگونگی شکل‌گیری فرایند مشارکت و نقش تسهیل‌کننده آن در پیشرفت و ترقی فردی و اجتماعی، علل و عوامل مؤثر بر فرایند مشارکت، ناپایداری و عدم اثرگذاری آن بر فرایند توسعه و ... آن را تبدیل به یک مسأله نموده است.

شناخت این مسأله در جامعه ایران نیز اگر چه از منظر صاحب‌نظران و دولتمردان به دور نبوده است، اما کمتر به وجوه متعدد آن توجه شده است. تحقق مشارکت مردم و دمکراتیک‌تر شدن ساخت سیاسی همواره منوط به تصویب قوانین و یا اصلاحات ساختی (فتح دولت) شده است. آنچه که بیش از هر چیز از نگاه صاحب‌نظران و دولتمردان به دور مانده است توجه به زمینه‌های تکوینی افرادی است که در جامعه مدنی شرکت می‌کنند. به همین علت همواره شاهد مشارکت‌های مقطعی و ناپایدار در عرصه‌های مختلف به‌ویژه عرصه سیاسی بوده‌ایم. رشد و توسعه مردم‌سالاری در لایه‌های زیرین جامعه (به ویژه در درون نهادهای جامعه‌پذیری) شاید در کوتاه مدت به دمکراتیک‌تر شدن عرصه عمومی و نیز دمکراتیک‌تر شدن ساخت سیاسی نینجامد اما تأثیرات درازمدت آن در این امر انکارناپذیر است. از تفکیک تأثیرات کوتاه مدت و بلندمدت به این نکته پی می‌بریم که در جامعه ایران همواره نوعی اراده وجود داشته است که خواهان مشارکت‌های مقطعی و کوتاه‌مدت بوده است؛ این امر پیوند مستقیمی با منافع سیاسی یک گروه یا جناح خاص داشته است. کارکرد این نوع مشارکت ایجاد نوسان‌های شدید در فرایند دمکراتیک شدن جامعه ایرانی است. تجربه فراز و فرودهای فرایند دمکراتیک شدن جامعه ایرانی از نشانه‌های اساسی تکوین نیافتن و پایدار نشدن مشارکت به عنوان یک امر جمعی معطوف به بهبود و تقویت زندگی اجتماعی است.

به نظر می‌رسد وجود گسترده شبکه‌های اجتماعی و فعالیتهای گروهی داوطلبانه در میان اقشار مختلف اجتماع در انعطاف‌پذیر کردن ساخت سیاسی و به یک معنا دمکراتیک کردن آن نقشی اساسی داشته باشد. هر اندازه که افرادی که در جامعه مدنی شرکت خواهند کرد واجد پتانسیل‌های مدنی لازم یا به عبارتی دارای

تعهد مدنی بالایی باشند، بهتر می‌توانند در تعیین سرنوشت خود و جامعه نقش ایفا کنند. باید توجه داشت که تعهد مدنی یک امر آموختنی است؛ افراد یاد می‌گیرند که نسبت به سرنوشت خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند متعهد شوند. اینگلهارت معتقد است «شواهد موجود حکایت از آن دارند که نقش فرهنگ در دمکراسی بسیار سرنوشت‌سازتر از آن است که در دو دهه گذشته بیان شده است. خصوصاً نشانگان ناظر به اعتماد، رواداری، رفاه و مشارکت تعیین کننده‌اند. در درازمدت مردم سالاری صرفاً با انجام دگرگونی‌های نهادی یا ترفندهایی در سطح نخبگان به دست نمی‌آید. تحقق و بقای مردم سالاری به ارزش‌ها و باورهای شهروندان عادی نیز وابسته است» (اینگلهارت؛ ۱۳۸۱: ۱۱۲). به نظر اینگلهارت باورها و گرایش‌های ذهنی شهروندان متفاوت است و «این تفاوت بازتاب اختلاف در تجربه اجتماعی شدن شخص است و این که یادگیری اولیه فراگیری بعدی را مشروط کرده و بی‌اثر ساختن یادگیری اولیه را بسیار مشکل می‌سازد» (اینگلهارت؛ ۱۳۷۳: ۱۹). این مقاله درصدد است به این پرسش پاسخ دهد که روابط و مناسبات قدرت در خانواده چگونه رفتار مشارکتی افراد (فرزندان) در بزرگسالی را متأثر می‌سازند؟ به عبارت دیگر کدام یک از گونه‌های ساخت قدرت در خانواده می‌تواند نقشی سازنده و فعال در فرهیختگی و تعهد بالای مدنی شهروندان آتی جامعه ایفا کند؟

پیشینه پژوهش

در بررسی‌هایی که به منظور مطالعه سابقه پژوهش حاضر صورت گرفت مشاهده شد که در عمده مطالعات صورت گرفته تنها به یک جنبه از موضوع پژوهش حاضر پرداخته شده است. بدین معنا که بعد ساختار توزیع قدرت در خانواده در اکثر این پژوهش‌ها برجسته است. ساختار توزیع قدرت در خانواده یا به گونه‌ای توصیفی و صرفاً به منظور شناخت چگونگی توزیع قدرت در میان زوجین مورد مطالعه قرار گرفته است و یا با هدف شناخت عوامل تبیین کننده توزیع قدرت در خانواده و در مواردی ارتباط ساختار قدرت در خانواده با رضایت از زناشویی و نوع نگرش فرزندان نسبت به مساوات‌طلبی در عرصه اجتماعی انجام شده است. از جمله در: مقاله‌ای با عنوان «تأملی در رابطه بین ساختار خانواده و مشارکت اجتماعی در شهر کاشان» (فریدون وحیدا و محسن نیازی، ۱۳۸۳) که در آن چگونگی پیوند بین ساختار خانواده و مشارکت اجتماعی بررسی و تحلیل شده است. دو شاخص عمده در این پژوهش ساختار خانواده و مشارکت اجتماعی است که در ارتباط با اولی به شیوه‌های تربیتی مبتنی بر اقناع‌گرایی و استبدادگرایی و در مورد دومی

(مشارکت اجتماعی) به مقیاس چاپین برای مشارکت اجتماعی استناد شده است. نتایج تبیینی نشان می‌دهند که بین متغیرهای میزان اقتناع‌گرایی و میزان استبدادگرایی با میزان مشارکت اجتماعی در سطح اطمینان ۹۹ درصد رابطه معنادار وجود دارد.

پایان‌نامه‌ای با عنوان «ارتباط زمینه‌های خانوادگی دانشجویان با مشارکت اجتماعی آنان (مورد مطالعه: دانشگاه تهران)» (موسی عنبری، ۱۳۷۷) که در میان دانشجویان دانشگاه تهران با حجم نمونه ۲۵۰ نفر در سال ۷۷-۱۳۷۶ انجام شده است. پژوهشگر در این پژوهش که از طریق پیمایش صورت گرفته است سعی کرده است ارتباط میان پایگاه اجتماعی - اقتصادی، بعد خانوار، تعداد اعضا تحصیل‌کرده خانواده و نوع تصمیم‌گیری در خانواده و تربیت اجتماعی خانواده با مشارکت دانشجویان در نهادها و تشکلهای علمی، اجتماعی، اقتصادی و دانشجویی را مورد بررسی و سنجش قرار دهد. مقاله‌ای با عنوان «ماهیت جنسیتی ساختار خانواده و [اثر آن بر نگرش‌های] ضد برابری گروه محور» (سیدانیوس و پنا، ۲۰۰۱) که در آن با استفاده از چهار نمونه از نوجوانان سه ملیت (استرالیا، سوئد و آمریکا) این مسأله مطالعه شده است که آیا ماهیت جنسیتی محیط اجتماعی کردن در خانواده بر سطوح ضد مساوات طلبی اجتماعی افراد جوان مؤثر است یا خیر؟ نتایج تبیینی این پژوهش نشان می‌دهد که کودکان خانواده‌هایی که در آنها پدر بیشترین قدرت تصمیم‌گیری را داشت بالاترین میزان ضد مساوات طلبی اجتماعی را نشان داده بودند، در حالی که در خانواده‌هایی که مادر دارای بیشترین قدرت تصمیم‌گیری بود، کودکان میزان کمتری از احساسات ضد مساوات‌طلبی اجتماعی را ابراز کرده بودند. در نهایت در پایان‌نامه‌ای با عنوان «ساختار قدرت در خانواده» (لاجوردی، ۱۳۷۶) هدف اساسی مطالعه فرایند تحول ساختار سنتی نهاد خانواده در میان افراد نمونه و نیز بررسی عوامل مؤثر بر کم و کیف ساختار قدرت در خانواده بوده است.

مبانی نظری

۱. ساخت قدرت در خانواده

نقش و تأثیر خانواده در پرورش شهروندان آینده همواره موضوع بحث اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی بوده است « خانواده نمادی اجتماعی است. چون همانند آینه‌ای عناصر اصلی جامعه را در خود دارد و انعکاسی از نابسامانی‌های اجتماعی است. گذشته از این خانواده از اهم عوامل مؤثر بر جامعه است. هرگز هیچ

جامعه‌ای نمی‌تواند به سلامت رسد مگر آنکه از خانواده‌هایی سالم برخوردار باشد» (ساروخانی؛ ۱۳۷۰: ۱۳۶). رایبسون نیز به خانواده «به‌عنوان مهمترین عامل فرایند اجتماعی شدن» می‌نگرد (باربوزا و ویلیام؛ ۲۰۰۴: ۴). «مضامین خانوادگی دلالت‌های مهمی برای مشارکت در عرصه اجتماعی دارد. با آنکه از والدین انتظار می‌رود برحسب عادت قواعد را به کودکان آموزش دهند، امروزه تأکید بیشتر بر روی ماهیت و محیط اجتماعی کردن متمرکز است. استدلال این است که اساس نگرش‌ها نسبت به خود و دیگران در خانواده شکل می‌گیرد، هر شخصی دیدگاهی نسبت به جهان اتخاذ می‌کند به‌گونه‌ای که چارچوبی برای وی فراهم می‌کند تا هر اتفاقی را بتواند تفسیر نماید. برگر و کلنر خانواده را به‌عنوان یک «نهاد ساخت واقعیت»^۱ توصیف می‌کنند. برگ از این فراتر رفته و مدعی است که هر خانواده دیدگاه منحصر به فرد خود نسبت به جهان را داراست» (نولر و کالن؛ ۱۹۹۱).

هیگن نیز از صاحب نظران نظریه نوسازی، نوع نظام خانوادگی افراد و شیوه‌های تربیتی والدین را به عنوان عامل اصلی بی‌تحولی جوامع سنتی و عدم توسعه اجتماعی و اقتصادی آنها بیان نموده است. به نظر وی «نقطه‌های آغازین تربیت و اجتماعی شدن کودک نقش زیادی در رفتار آینده او دارد، به گونه‌ای که ممکن است مانع نوآوری یا پذیرش نوآوری شود. از دیدگاه هیگن، ایستایی و سکون جوامع سنتی معلول ایجاد شخصیتی واپس‌گرا و استبدادی در افراد است که توأم با تنبیهات سخت برای کسانی که دستورهای اعلام شده را مراعات نمی‌کنند همراه است. هیگن معتقد است که سرمایه‌گذاری در دوران کودکی به جای اینکه معطوف به سکون، اطاعت و فعالیت‌های بازدارنده باشد، باید مشوق کار، فعالیت و خلاقیت باشد» (به نقل از وحیدا و نیازی؛ ۱۳۸۳: ۱۲۴) بنابراین نوع روابط میان نقش‌های مختلف در خانواده و به تبع آن تفوق هر یک از گونه‌های ساخت قدرت و یا شیوه‌های تربیتی (استبدادی، دمکراتیک و ...) منجر به بروز رفتارهای متفاوت از سوی فرزندان در عرصه اجتماعی خواهد شد. «در بررسی مطالعات خانواده، روابط خانوادگی و چگونگی تربیت فرزندان در جوامع مختلف، بر روی چگونگی تبدیل موجودات انسانی به موجود اجتماعی متمرکز بوده‌اند و تأثیر تجربه‌های دوران کودکی بر روی سرشت آینده انسان را مطرح می‌نمایند ... چگونگی برخورد والدین با کودک، زمینه‌ساز ساخت شخصیت انسان است» (اعزازی؛ ۱۳۷۶: ۶۳).

اکثر پژوهشگران با توجه به تحولات ساختی در جوامع و تأثیرپذیری خانواده از این تحولات، به این نتیجه رسیده‌اند که کارکردهای خانواده کاهش یافته است. کونیک در بحث از کاهش کارکردهای خانواده به وضعیتی که آن را «کاهش کارکردی به عملکردهای مشخص خانوادگی» می‌نامد، اشاره می‌کند. به اعتقاد وی «اگرچه خانواده کارکردهای بسیاری را از دست داده است، امروزه کارکرد مشخص آن در عملکردهای خانوادگی دیده می‌شود. عملکردی که باعث شکل‌گیری شخصیت فرهنگی - اجتماعی افراد جامعه می‌شود. تنها در این حیطه جامعه قادر به عهده گرفتن کارکرد خانواده نبوده و در عین حال گروه دیگری نیز از آنجا که مثل گروه کوچک صمیمی خانواده وجود ندارد، قادر به انجام آن نیست. یعنی این کارکرد عمده‌ترین کارکرد خانواده است و این جمله مک آبور مصداق می‌یابد که همان‌طور که خانواده کارکردی بعد از کارکردی را از دست می‌دهد، به کارکرد واقعی خود می‌رسد» (به نقل از همان: ۷۴-۷۳).

بنابراین می‌توان خانواده را به عنوان نظامی از روابط در نظر گرفت که جامعه‌پذیری و تکوین شخصیت افراد از کارکردهای مهم و اساسی آن است. گونه‌های ساخت قدرت در خانواده که مؤید نوع شیوه‌های تربیتی والدین است در بروز رفتارهای متفاوت فرزندان در زندگی اجتماعی مؤثر است. نولر و کالان در این زمینه معتقدند که «کودکانی که والدینشان در برخورد با آنها اقتدارگرایانه و سرکوب‌گرایانه عمل می‌کنند (الف) احتمالاً برای بسط و تکوین هویت خود کمتر تلاش می‌کنند؛ (ب) بیشتر با استانداردهای اخلاقی بیرونی سازگارند تا استانداردهای درونی شده؛ (ج) از اعتماد به نفس پائین‌تری برخوردارند (د) در استفاده از داوری و نظر خود به عنوان راهنمای رفتار دچار مشکل هستند. این کودکان همچنین با بسیاری از جنبه‌های استقلال با مشکل مواجه‌اند زیرا احساسشان نسبت به هویت خود، کمتر توسعه یافته است. برعکس کودکانی که والدینشان شیوه و سبک دمکراتیک دارند، قادرند در خصوص مسایل خود تصمیم‌گیری کرده و طرح‌های مناسب و در خور توجه ارائه نمایند» (نولر و کالان ۱۷: ۱۹۹۱).

یکی از حوزه‌های مهم و قابل بررسی قدرت در جامعه‌شناسی خانواده، کنش متقابل میان اعضا خانواده است. اگرچه نوعی گرایش به آرمانی کردن خانواده وجود دارد و صرفاً یک سویه از روابط و مناسبات درون خانواده مورد توجه قرار می‌گیرد اما باید توجه داشت خانواده همواره بهشت افراد نیست، خانواده می‌تواند واجد مناسبات مبتنی بر سلطه و سرکوب نیز باشد. ویلیام جی. گود در کتاب خود با عنوان «خانواده» می‌نویسد: «حتی خوشبخت‌ترین خانواده‌ها نیز می‌توانند به عنوان نظامی از قدرت مورد ملاحظه قرار گیرند. زیرا در غالب اوقات، هر یک از اعضاء سعی در وادار نمودن دیگران به انجام (یا جلوگیری از انجام) کاری، در

مقابل خواسته‌های دیگران دارد. قدرت در تمامی معانی و مفاهیم متفاوتش (نفوذ، اقتدار، سلطه، زور) موضوعی بوده است که در سالیان اخیر به وفور مورد مطالعه قرار گرفته است. زیرا افراد واجد قدرت اکنون بیش از گذشته به مبارزه طلبیده می‌شوند. در سیاست، همچنانکه در خانواده، کسانی که از قدرتی بلامنازع برخوردارند اکنون دیگر قادر به تداوم و حفظ این قدرت نیستند. از این رو تحلیلگران اجتماعی به نسبت قبل توجه بیشتری را به مفهوم «تضاد» مبذول می‌دارند. پژوهشگران جامعه‌شناسی خانواده نیز سعی در شناخت و درک عواملی دارند که تعیین کنند چه کسی بر چه چیزی همچنانکه بر چه کسی، در خانواده حکومت می‌کند» (به نقل از ناز قادری ۱۳۷۵؛ ۳۶-۳۵).

مفهوم قدرت در خانواده چندان هم شفاف نیست. درباره مفهوم‌سازی ابعاد قدرت در خانواده از سوی نظریه‌پردازان اجماع کامل وجود ندارد. با وجود این اختلافات نظری، بسیاری از محققین در تحقیقات سوای اختلافات لغوی وجه تصمیم‌گیری^۱ را به عنوان مصداق مفهوم قدرت در خانواده به کار می‌برند. وقتی سؤال می‌شود چه کسی اعمال قدرت می‌کند، این امر به طور اخص متوجه تصمیم‌گیری‌ها در خانواده است (اولسون، ۱۹۶۹: ۵۴۷). فزوتتر اینکه «شاخص قدرت میان زن و شوهر و تصمیم‌گیری می‌تواند مشخص کننده میزان پدرسالاری در خانواده نیز محسوب گردد» (بات و همکاران ۲۰۰۳: ۱۷۳)

وجه دیگر از قدرت به نحوه تصمیم‌گیری‌ها برای عمل برمی‌گردد. نحوه و شیوه‌های تصمیم‌گیری در خانواده را می‌توان در وجوه ترغیب، تحریک، اجبار و فعال کردن تعهد افراد دید (لوکس؛ ۱۳۷۰: ۱۵۱). این وجوه را که می‌توان ضمانت اجرای یک عمل یا تصمیم محسوب کرد، ابزارهایی‌اند که در رفتار دیگران تغییر ایجاد می‌کنند. در واقع تصمیم‌گیری‌ها در خانواده می‌تواند هر یک از وجوه فوق‌الذکر را به خود گیرد؛ به این معنا که بر اساس ترغیب و مجاب‌سازی و یا بر مبنای اجبار و زور به مرحله اجرا در آید. بر این اساس است که می‌توان تصمیم‌گیری‌ها در خانواده را به اقتدارگرایانه و دمکراتیک تقسیم‌بندی نمود. تصمیم‌گیریهایی دمکراتیک به مشارکت و حضور فعال اعضا در فرایند اخذ تصمیم اشاره دارد و تصمیم‌گیری‌های اقتدارگرایانه به حاکمیت و محوریت یک فرد به عنوان رئیس یا ارشد در اخذ تصمیمات با کمترین توضیح دلیل اخذ آنها دلالت می‌کند. «این روابط قدرت (دمکراتیک و اقتدارگرایانه) در تعاملات بین افراد خانواده را روابط دو سویه یا متقارن و یک سویه یا نامتقارن نیز نامیده‌اند» (تاورمینا ۱۹۷۸: ۴۳۳) در این زمینه آدورنو و همکارانش

^۱ - Decision making

جهت بررسی روابط قدرت در خانواده به عناصری مانند نوع و میزان هماهنگی و کنار آمدن پدر و مادر با یکدیگر برای حل مسائل اشاره کرده‌اند و از این طریق به وجوه اقتدارگرایانه و دمکراتیک بودن روابط بین فرزند - والدین رسیده‌اند (آدورنو و همکاران، ۳۱۴-۳۱۳: ۱۹۵۰). جامعه‌شناسان با توجه به نحوه تصمیم‌گیری‌ها و وجوه مختلف اعمال قدرت در خانواده، در مجموع شیوه‌های وادار کردن افراد به انجام امور را به شرح زیر طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱- استفاده از منابع زور و اجبار

۲- راهبرد کاربرد منابع پاداش

۳- راهبرد کاربرد منابع اطلاعاتی

۴- راهبرد کاربرد منابع هنجاری. بر این اساس می‌توان گفت در وجه زور و اجبار نوعی تهدید و توهین، در وجه پاداش نوعی چانه‌زنی و تحریک، در وجه اطلاعات نوعی اقامه دلیل و توضیح دلیل انجام یک عمل و در وجه هنجاری نوعی داعیه اقتدار وجود دارد (ویگینس ۱۹۹۴: ۴۳۲).

این مسأله که توزیع قدرت در درون خانواده و میزان برخورداری هر یک از زوجین و فرزندان از قدرت چگونه است و الگوهای تصمیم‌گیری (حاکمیت پدر، حاکمیت مادر و ...) به چه صورت است، ساخت قدرت در خانواده را مشخص می‌کند. سیدانیوس و پنا ساخت تصمیم‌گیری در خانواده را در سه مقوله دسته‌بندی کرده‌اند: ۱. خانواده‌هایی که در آنها پدر بیشترین قدرت تصمیم‌گیری را داراست؛ ۲. خانواده‌هایی که در آنها مادر بیشترین قدرت تصمیم‌گیری را داراست؛ ۳. خانواده‌هایی که در آنها قدرت تصمیم‌گیری به طور یکسان بین پدر و مادر تقسیم شده است. (سیدانیوس و پنا ۲۰۰۲: ۵). ساروخانی در ارتباط با سلطه مرد یا پدرسالاری معتقد است که «این مفهوم به خانواده و جامعه‌ای اشاره دارد که در آن یک مرد حکومت می‌کند. بدین‌سان پدرسالاری نه تنها حاکمیت مرد در خانه، بلکه حکومت مردان در جامعه را نیز می‌رساند و نه تنها دارای ابعاد سیاسی، نظامی و تربیتی است بلکه بر انتقال میراث و اقتدار مردان بر اموال نیز نظر دارد ... (بنابراین) پدرسالاری با ابعاد گوناگونش، تنها ریاست پدر در خانه نیست، بلکه برتری مردان بر زنان و به طور کلی تفویض اقتدار در خانه از هر جهت به رئیس مرد است، چه پدر و چه بزرگتر دیگر» (ساروخانی؛ ب، ۱۳۷۰: ۱۳۹).

بنابراین اگر مطالب فوق را در یک پیوستار خلاصه کنیم، برابری را می‌توان در یک سر پیوستار در ارتباط با الگوی مشارکتی تصمیم‌گیری توسط والدین قرار داد و آن سوی پیوستار نابرابری به صورت سنتی در قالب سلطه شوهر و یا سلطه زن نمایان خواهد شد و الگوی مستقلانه نیز در میانه این طیف قرار

می‌گیرد. بات و همکاران معتقدند که «خانواده‌هایی که در آنها زن و شوهر از سهم یکسانی از قدرت برخوردارند خانواده‌های برابر یا متعادل از حیث توزیع قدرت‌اند و بنابراین کمتر پدرسالارند و خانواده‌هایی که در آنها میزان برخورداری زن و شوهر از قدرت یکسان نیست، یا همان خانواده‌های نابرابر و نامتعادل از حیث توزیع قدرت، سطوح بالایی از پدرسالاری را تجربه خواهند کرد» (بات و همکاران ۲۰۰۳: ۱۷۱). بوئرنمن در بررسی الگوهای ساخت قدرت در خانواده به سه سطح توجه کرده است. در یک سطح ساخت قدرت بین زن و شوهر را مطرح می‌کند که اشاره به روابط بین زن و شوهر در حد تعیین و گرفتن تصمیمات دارد. در این سطح روابط می‌تواند به صورت سلطه زن یا شوهر و یا به شکلی برابانه برقرار باشد. در سطح دوم به الگوهای نقش والدین توجه نموده است و در نهایت در سطح سوم ساخت‌های تربیت فرزندان را مطرح کرده که این ساخت از یک طیف تشکیل شده است که در یک سر آن سلطه کامل والدین و در طرف دیگر طیف نظارت حداقلی آنان بر فرزندان قرار دارد. این طیف از پنج نوع ساخت متفاوت تشکیل شده است: ۱. ساخت مستبدانه؛ که در آن پدر یا مادر صرفاً بر فرزندان دیکته می‌کنند و آنان حق اظهارنظر ندارند، ۲. ساخت اقتدارگرایانه؛ که در آن پدر یا مادر به حرف فرزندان گوش می‌دهند اما تصمیمات را خودشان می‌گیرند، ۳. ساخت دمکراتیک؛ در این نوع فرصت کافی برای اخذ تصمیم به فرزند داده می‌شود، ولی تأیید تصمیم با والدین است، ۴. ساخت مبتنی بر برابری؛ سهم والدین و فرزندان در اخذ تصمیمات به صورت مشارکتی و یکسان است و ۵. ساخت مخیرانه؛ در این نوع ساخت فرزندان نفوذ بیشتری نسبت به والدین در تصمیم‌گیری دارند. به عبارتی تصمیمی که فرزند می‌گیرد مورد تمایل و توجه والدین قرار می‌گیرد.

به طور کلی ما از خلال بررسی ابعاد نظری قدرت در خانواده، به چگونگی توزیع قدرت و یا الگوهای تصمیم‌گیری در خانواده پرداختیم. «قدرت» در خانواده یک مفهوم چند بعدی است که به‌طور غیرمستقیم می‌تواند از طریق الگوهای تصمیم‌گیری که تعیین‌کننده میزان قدرت یک شخص است اندازه‌گیری شود. «ساخت» به معنای الگوهای نظام یافته از روابط بین افراد یا موقعیت‌های اجتماعی تعریف شده است و منظور از «ساخت قدرت در خانواده» الگوهای ساخت یافته تصمیم‌گیری در خانواده است. ما این الگوها را به چهار نوع زیر تقسیم‌بندی کرده‌ایم:

ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی ۴۱

۱. ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور: در این ساخت پدر محور تصمیم‌گیریهاست و در اکثر موارد حرف نهایی را می‌زند. به عبارت دیگر در این ساخت پدر دارای بیشترین قدرت تصمیم‌گیری است و اکثراً به تنهایی تصمیم‌گیری می‌کند.

۲. ساخت قدرت یک جانبه مادرمحور: نوعی از ساخت قدرت در خانواده است که در آن مادر از قدرت تصمیم‌گیری بیشتری برخوردار است.

۳. ساخت قدرت متقارن نسبی: در این ساخت تقریباً قدرت تصمیم‌گیری به طور یکسان بین پدر و مادر تقسیم شده است. ویژگی اساسی این ساخت قدرت مشارکت هر دوی والدین در تصمیم‌گیری هاست. در این ساخت ممکن است فرزندان بتوانند نظراتشان را بیان کنند ولی در نهایت تصمیم‌گیری با والدین است. ساخت قدرت متقارن نسبی واجد درجاتی از برابری و مشارکت بوده و از انعطاف‌ناپذیری دو نوع اول ساخت قدرت به دور است. این ساخت، متقارن است چرا که هر دوی والدین در تصمیم‌گیری‌ها سهیم‌اند و نسبی است چرا که در آن تصمیم‌گیری‌ها با محوریت والدین صورت می‌گیرد و فرزندان را در بر نمی‌گیرد.

۴. ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه: منظور از آن نوعی از ساخت قدرت در خانواده است که قدرت تقریباً در میان همه اعضاء خانواده توزیع شده است و محوریت یکی از والدین یا هر دوی آنها در آن دیده نمی‌شود. در واقع همفکری، مشورت و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها ویژگی اساسی این نوع ساخت قدرت در خانواده است. به عبارت دیگر تصمیم‌گیری‌ها در این نوع ساخت برآیند همفکری، نظرخواهی و دخالت دادن نظرات همگان در امورات مربوط به خانواده است.

۲. مشارکت اجتماعی

گسترده‌گی مفهوم مشارکت و تفسیرهای متعدد از آن، یکی از ویژگی‌های خاص این مفهوم است. سرچل (۱۹۷۰) خاطرنشان می‌سازد که «مشارکت در تصمیم‌گیری در بسیاری از کشورها مفهومی دل‌انگیز است. اما تقریباً بیشتر افرادی که این اصطلاح را به کار می‌برند به طور متفاوتی درباره آن فکر می‌کنند» (به نقل از وحیدا و نیازی، ۱۳۸۳: ۱۲۷). بنیادی‌ترین اندیشه زیرساز مشارکت پذیرش اصل برابری مردم است و هدف از آن، همفکری، همکاری و تشریک مساعی افراد در جهت بهبود کمیت و کیفیت زندگی در تمامی زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. مشارکت فراگردی است که از راه آن مردم به دگرگونی دست می‌یابند و دگرگونی را در خود پدید می‌آورند. مشارکت در چنین مفهومی بر رشد شخصیت انسانی

تأکید نموده و به «عنوان راهبردی به شمار می‌آید که فرصت‌های نیکویی می‌آفریند تا مردم برای از میان برداشتن دشواری‌ها و گشودن مرزهای بسته به راه‌های تازه دست پیدا کنند.» (همان: ۱۲۸). در یک معنای وسیع مشارکت عبارتست از «شرکت فعالانه انسان‌ها در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و به طور کلی تمامی ابعاد حیات» (ساروخانی، الف ۱۳۷۰: ۵۲۱). آلن بیرو نیز از منظری جامعه‌شناختی مشارکت را تعریف کرده است. به نظر وی از منظر جامعه‌شناسی باید بین مشارکت به عنوان عمل و تعهد (عمل مشارکت) و به عنوان حالت یا وضع (امر شرکت کردن) تمییز قایل شد. مشارکت در معنای اول داشتن شرکتی فعالانه در گروه را می‌رساند و به فعالیت اجتماعی انجام شده نظر دارد و در معنای دوم از تعلق گروهی خاص و داشتن سهمی در حیات آن خبر می‌دهد (بیرو؛ ۱۳۶۶: ۳۷۵).

مشارکت را نوعی کنش هدفمند نیز دانسته‌اند که در فرایند تعاملی بین کنشگر و محیط اجتماعی او در جهت نیل به اهداف معین و از پیش تعیین و تعریف شده نمود پیدا می‌کند. از منظری دیگر مشارکت نوعی کنش ارتباطی است که مبتنی بر فهم متقابل است «آنچنان که هابرماس کنش معطوف به فهم متقابل یا کنش ارتباطی را نوعی کنش اجتماعی دانسته و معتقد است که هر شکل از کنش اجتماعی دیگر که معطوف به سلطه یا اعمال نفوذ محض باشد یک شکل اشتقاقی از کنش اجتماعی است و به صورت انگلی بر روی کنش ارتباطی به حیات خود ادامه می‌دهد» (ازکیا و غفاری؛ ۱۳۸۰: ۱۳). مفهوم کنش ارتباطی هابرماس که در آن هنجارهای وفاقی از زبان مشترک میان ذهنی ناشی می‌شوند، بازگوی نوعی عقلانیت است که باید شهروندان را در تصمیم‌گیری هدایت کند. هابرماس معتقد است که دمکراسی را قبل از هر چیز باید فرایندی خاص در نظر گرفت که به هنگام اوج نوع معینی از کنش اجتماعی پدیدار می‌شود و آن را می‌توان شیوه خاصی تعریف کرد که شهروندان از طریق آن تصمیمات جمعی و عقلانی اتخاذ می‌کنند. هابرماس فضایی را که این نوع کنش در آن پرورش پیدا می‌کند را «حوزه عمومی»^۱ می‌خواند.

با وجود این تعاریف کلی، مشارکت دربردارنده گونه‌های مختلفی است که می‌توان آنها را برحسب موضوع، فضا و قلمروی که مشارکت در آن عملی می‌شود، مشارکت به عنوان هدف و یا ابزار و ... طبقه‌بندی کرد. تقسیم‌بندی مشارکت برحسب موضوع شامل مشارکت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... است. که البته تفکیک دقیق آنها به دلیل درهم تنیدگی، هم‌پوشی و مکمل یکدیگر واقع شدن امکان‌پذیر نیست و معمولاً

^۱ -public sphere

یا به صورت عام از مشارکت بحث می‌شود و یا به صورت ترکیبی، مشارکت سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع توصیف و تبیین هر بخش مستلزم استفاده از عناصر، اجزاء و زیرمجموعه‌های بخش‌های دیگر است و طبعاً در تعریف هر عرصه تداخل مفهومی وجود خواهد داشت. در این تحقیق مراد ما از مشارکت، مشارکت اجتماعی است؛ مشارکت اجتماعی شرکتی داوطلبانه، ارادی و آگاهانه است که بر آیند آن توسعه و بهتر شدن زندگی و حیات اجتماعی است. مقید نمودن تعریف مشارکت اجتماعی به خصایص شرکت داوطلبانه، ارادی و آگاهانه، این نوع فعالیت‌ها را از سایر فعالیت‌های معمولی و روزمره زندگی که ممکن است بنای آن بر تبعیت نیندیشیده و تحمیلی از قیود، سنت‌ها و تعیین‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی باشد، جدا می‌کند. در واقع مشارکت اجتماعی، مشارکت آگاهانه، داوطلبانه و جمعی عاملان خصوصی در حوزه عمومی است که از طریق کنش‌های متقابل مستقیم و غیرمستقیم شهروندان در مقیاس وسیع با فعالیتهای محلی، نهادهای جامعه مدنی، دولت و ... به منظور نفوذ و تأثیرگذاری بر فرایند تصمیم‌گیری‌ها و یا تعقیب اهداف عمومی تحقق می‌یابد. این نوع مشارکت عامل اصلی در اتخاذ سیاست‌های توسعه‌ای و کنش‌های پاسخگویانه نسبت به نیازها و خواست‌های مردم است. چنین مشارکتی در شرکت و سهمیم شدن در انجمن‌ها، کانون‌ها، گروه‌ها و دسته‌جات محلی، سازمان‌های غیردولتی و ... نمود عینی می‌یابد. ما ضمن سنجش میزان مشارکت اجتماعی، به یک سنخ شناسی از آن بر مبنای شعاع و قلمرو عمل مشارکت رسیده‌ایم که عبارتند از:

۱. **مشارکت با برد محدود:** مشارکت با برد محدود مشارکتی است که برای کنشگر سهل‌الوصول است. مشارکت در امور محله مانند شرکت در شورای آپارتمان یا شورای محله، هیأت امنای مسجد و ... ملموس‌ترین مصادیق مشارکت با برد محدود است که دامنه و شمول فعالیت‌های آن از یک محله خاص فراتر نمی‌رود.
۲. **مشارکت با برد متوسط:** مشارکت با برد متوسط مشارکتی است که از امور محلی فراتر رفته و در نهادهایی که میزان سازمان یافتگی آنها از نهادهای محلی بیشتر است و همچنین اهدافی فرامحلی دارند، تحقق می‌یابد. مشارکت در اتحادیه صنفی، انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی، اجتماعی، هنری و ... مصادیق این نوع مشارکت‌اند.
۳. **مشارکت با برد گسترده:** اگر بتوان مشارکت با برد محدود را مشارکت عمومی^۱ نامید. یعنی مشارکتی که همگان می‌توانند در آن وارد شوند. در این صورت مشارکت با برد گسترده مشارکت خاص و ویژه است.

¹ -Public participation

فعالیت‌های انتخاباتی، شرکت و عضویت در احزاب و تشکل‌های سیاسی، سازمان‌های غیردولتی و ... مصادیق این نوع مشارکت‌اند.

مفاهیم (مشارکت، شهروندی و مردم‌سالاری) ارتباطی تنگاتنگ و به هم پیوسته با یکدیگر دارند. مشارکت وسیله‌ای است که مردم سالاری به کمک آن ساخته می‌شود. فزونتر اینکه معیاری برای ارزیابی مردم‌سالاری است. همچنین مشارکت حق بنیادی شهروندی نیز هست. همان‌طور که در شهروندی مجموع حقوق و مسئولیت‌هاست و آنچه که این دو را به هم پیوند می‌دهد وجود نوعی «اخلاق مشارکت» است. اخلاق مشارکت هم در زمینه‌ای دموکراتیک تحقق می‌یابد و هم به دموکراتیک‌تر کردن یک جامعه کمک می‌کند. رویکرد ما در این تحقیق رویکرد تکوینی است. این رویکرد به جای تمرکز بر عوامل ساختی در تبیین مشارکت و جامعه مدنی به این مسئله می‌پردازد که چگونه افراد به بالغانی تبدیل می‌شوند که مشارکت مدنی آنها به تداوم، اصلاح یا تغییر شکل جامعه مدنی کمک می‌کند.

پرفسور «هنک دکر» در مقاله «اجتماعی شدن جوانان و آموزش شهروندی دموکراتیک» بر نقش آموزش و یادگیری در تبیین مقوله مشارکت و شهروندی تأکید می‌کند. وی معتقد است که این فرض قابل طرح است که شهروندی دموکراتیک در حوزه‌هایی می‌تواند توسعه پیدا کرده و تقویت شود که به نحوی دموکراتیک ساماندهی شده باشند. به نظر وی مشارکت باید از خانه آغاز شده و به حوزه‌های مدرسه، خارج از آموزش مدرسه، کار و فعالیت اجتماعی و ... گسترش یابد تا مسائل اجتماعی و مصالح سیاسی عمومیت پیدا کند. مشارکت در زندگی دموکراتیک به معنای آمادگی فعالیت در یک باشگاه، انجمن، حزب، اتحادیه و ... است. بنابراین دموکراسی، وابسته به طیف وسیعی از شهروندان سازمان یافته است که در انجمن‌های کثیری به مشارکت فعالانه می‌پردازند. به اعتقاد "دکر" سیاست مشارکت باید در تمام سطوح زندگی سیاسی، اجتماعی و نهادی تشویق و تقویت شود، چرا که برای افراد مشارکت طریقه‌ای است که بدان وسیله می‌توانند مسئولیت‌های خود را افزایش داده و طرز کار مردم سالاری را بفهمند. امری که مستلزم جامعه‌پذیری و یادگیری اصول و شیوه‌های مردم سالارانه بر پایه تجربه عملی مشارکت در نهادهای جامعه‌پذیر کردن افراد است (دکر، ۱۳۷۲؛ ۲۷-۲۶-۲۵).

گائوتری^۱ (۱۹۸۶) نیز معتقد است مشارکت فرایند خودآموزی اجتماعی و مدنی است زیرا تلاش برای مشارکت مستلزم تغییر حالت ذهنی و روانی در همه سطوح است. همین تغییر، امکان برقراری مناسبات انسانی و اجتماعی جدیدی را موجب می‌شود. وی اعتقاد دارد که مشارکت را باید هم به عنوان هدف و هم به عنوان ابزار و یکی از نیازهای اساسی بشر مورد توجه قرار داد. به نظر گائوتری در قالب فرایند اجتماعی کردن و درونی کردن باید ارزش‌ها و ایده‌های مربوط به مشارکت را به طور عمیق درونی و نهادی نمود. حوزه مشارکت باید به تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی بسط پیدا کند. برای تحقق مشارکت هم باید اراده سیاسی دولت، اسناد قانونی و نهادهای اجتماعی متناسب وجود داشته باشد و هم باید مشارکت کنندگان شرایط لازم را داشته باشند. به نظر وی علل عدم مشارکت عبارتند از: فقدان اطلاعات، عادت امتناع از رأی دادن، بدبینی فرد در خصوص کارایی مشارکت، موانع زبانی و فرهنگی و نیز عدم آمادگی مسئولان دولتی جهت گفتگو و پذیرش اظهارنظر مردم. گائوتری معتقد است که مشارکت باید از درون جامعه برخیزد و از بیرون می‌تواند مورد حمایت قرار گیرد. برای درونی ساختن مشارکت باید از بنیادها و محمل‌های مشارکت غیررسمی که در جوامع وجود دارند بهره گرفت (گائوتری، ۱۹۸۶:۱۱).

این بنیادها و محمل‌های مشارکت غیررسمی که گائوتری بر آنها تأکید می‌کند در نظریات آلموند و وربا (۱۹۸۹) در کتاب «فرهنگ مدنی»^۲ به گونه‌ای مبسوط مطرح شده است. آنها در این کتاب به بررسی جهت‌گیری‌های همیارانه افراد پرداخته‌اند. آنچه بیش از هر چیز به بحث ما مربوط است مفهوم «همیاری مدنی»^۳ است که از سوی آلموند و وربا مطرح شده است. آنها استدلال می‌کنند که یکی از شیوه‌های مشارکت یاری خواستن از دیگران است و این شیوه همان «همیاری مدنی» یا میل به همکاری با دیگران است. به نظر آنها افراد جهت کنش مؤثر در عرصه سیاسی، اجتماعی اگر راهکار جمعی و گروهی را اختیار کنند، می‌توانند به عضویت دو نوع گروه درآیند؛ یکی گروه‌ها و سازمان‌های رسمی مانند احزاب سیاسی و دومی گروه‌های غیررسمی. گروه‌های غیررسمی ساخت همیشگی و سازمان یافته گروه‌های رسمی را ندارند. عضوگیری در این گروه‌ها از میان همسایگان، دوستان، خانواده و سایر شهروندان صورت می‌گیرد و هدف آنها تأثیرگذاری بر عرصه عمومی است. بر اساس مطالعات آلموند و وربا افراد جهت تأثیرگذاری گروه‌های غیررسمی را بر گروه‌ها و سازمان‌های رسمی بیشتر ترجیح می‌دهند

^۱ - Gaotri

^۲ - The civic culture

^۳ - Civic cooperation

(رضایی؛ ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۰). به این ترتیب شکل‌گیری گروه‌های غیررسمی که حاصل به هم پیوستن شهروندان جهت اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌هاست، گام اساسی در همیاری مدنی است. اما از آنجا که شکل‌گیری همیاری‌های مدنی در همه جوامع به یک میزان نیست و در برخی از جوامع همیاری مدنی به سادگی و در برخی دیگر به سختی صورت می‌گیرد، آلموند و وربا تفاوت در این امر را به فرهنگ سیاسی هر جامعه نسبت می‌دهند. به عبارت دیگر در مطالعه آلموند و وربا مشاهده شده است که ملت‌های مختلف میزان متفاوتی از همیاری مدنی را نشان می‌دهند.

در ایالات متحده آمریکا و انگلیس این تمایل نسبت به ایتالیا، مکزیک و آلمان بیشتر است. انتخاب این راهبرد جزئی از فرهنگ سیاسی آن ملت است. به این معنی که مجموعه‌ای از ساخت‌های اجتماعی در نظام سیاسی دخالت دارند. نقش یک فرد به عنوان یک شهروند دموکراتیک و تأثیرگذار با نقش‌های اجتماعی او مربوط است. ... آنها همه در این روند از دوستان، خانواده، همسایگان و ... جهت تأثیر بر فرایندهای سیاسی، اجتماعی استفاده می‌کنند (همان: ۱۲۱). در واقع آنها نتیجه می‌گیرند که الگوی تغییرات جهت‌گیری همیارانه به سوی کنش‌های سیاسی، اجتماعی تابعی از فرهنگ موجود در جوامع مورد مطالعه است. آلموند و وربا تأکید می‌کنند که سطح توسعه اقتصادی نمی‌تواند تبیین‌کننده تغییرات متغیرهای همیاری مدنی باشد. داده‌ها روشن می‌سازند که در پنج کشور مورد مطالعه میزان کنش متقابل اختیاری افراد با یکدیگر متفاوت است. ارزیابی شهروندان این کشورها از یکدیگر و دارا بودن ویژگی‌هایی که بر روابط باز و دوستانه دلالت دارند متفاوت است (همان: ۱۲۲). آنها استدلال می‌کنند که مردم سالاری باثبات عموماً نیازمند شهروندانی است که هم دارای فرهنگ تابعیت باشند و هم دارای فرهنگ مشارکت، زیرا اولی پایه احساس اطاعت و وفاداری است در حالی که دومی مبنای اعتقاد مردم به مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی را تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۰۱).

بدین ترتیب در سطح اجتماعی و غیرسیاسی جوامع مختلف دارای ویژگی‌های متفاوتی‌اند. این قلمرو، قلمرو امر اجتماعی است که در بردارنده نگرش‌های اجتماعی افراد به شهروندان و محیط اجتماعی آنهاست. «قلمرو اجتماعی بر تعاملات غیرسیاسی مردم در سطح اجتماعی اشاره دارد. فرض وجود این قلمرو بر این استوار است که مردم در حوزه‌هایی از زندگی خود فارغ از ملاحظات سیاسی تصمیم می‌گیرند و دست به عمل می‌زنند ... به نظر می‌رسد که نوع تعاملات غیرسیاسی در قلمرو امر اجتماعی بر رابطه مردم با دولت (نظام سیاسی) تأثیر

می‌گذارد (رضایی، ۱۳۸۱: ۱۰۹). به طور کلی می‌توان گفت که قبل از اینکه جهت‌گیری همیارانه (همیاری مدنی) در جامعه‌ای شکل بگیرد، باید در حوزه جامعه تمایل به مشارکت اجتماعی وجود داشته باشد. این امر نیازمند وجود فرهنگ و روحیه مشارکت‌جویی است که در اثر یک فرآیند طولانی در شخصیت و نظام فکری افراد تثبیت می‌شود. در چنین وضعیتی است که کنش متقابل اختیاری به دوری از یکدیگر ترجیح داده شده و گروه و همکاری جمعی جهت حل مشکلات و مسایل، مهم و با ارزش شمرده می‌شود. آنچه که آلموند و وربا تحت عنوان «فرهنگ مدنی» از آن یاد می‌کنند «با ثبات و دموکراسی نسبتی معنادار می‌شود».

بشپریه در این زمینه می‌نویسد «بحث فرهنگ مدنی در قرن بیستم به‌ویژه در رابطه با زمینه‌های فرهنگی ظهور مردم سالاری مطرح شده است. پرسش اصلی این بوده است که چه نوعی از فرهنگ سیاسی مستعد گسترش مردم سالاری است. پرسش فرعی این است که چه زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و تاریخی موجب تکوین خود فرهنگ دموکراتیک شده‌اند (بشپریه، ۱۳۸۰: ۹۸). از این حیث برخی اندیشمندان به رابطه میان جامعه‌پذیری در خانواده و دموکراسی پرداخته‌اند. از آنجا که خانواده به ویژه پدر مظهر الگوی شخصیتی برای کودک است نمادی از اقتدار سیاسی نیز بر آن مبنای شکل می‌گیرد. بشپریه در خصوص رابطه بین ساخت قدرت (یک جانبه و استبدادی) در خانواده و جامعه بزرگتر می‌نویسد «این وضعیت این توقع را ایجاد می‌کند که گره همه مشکلات باید به وسیله نماد پدری حکومت باز شود که خود مانعی بر سر راه پیدایش فرهنگ مشارکت است. اما وقتی مشکلات حل نشود در آن صورت ممکن است واکنش عصبی نسبت به قدرت صورت گیرد. همچنانکه فرزند بردبار و فرصت‌طلب در برابر پدر خودکامه ممکن است بالاخره کاسه صبرش سرآید و یکباره به پدر پرخاش کند ولی بلافاصله به الگوی رفتار جافتاده و اطاعت و فرصت‌طلبی بازگردد» (همان: ۲۳). بنابراین از این رویکرد مشارکت ریشه در ساخت و روابط و مناسبات گروهی در سطوح مختلف به ویژه لایه‌های زیرین جامعه دارد و مبتنی بر یک فرایند است، فرایندی که طی آن اطمینان و همبستگی میان مردم برقرار می‌شود. وجود الگوهای مردم‌سالارانه در لایه‌های زیرین ساخت اجتماعی به ویژه نهاد خانواده به بازتولید و گسترش این الگوها در عرصه اجتماعی می‌انجامد. به گونه‌ای که می‌توان گفت در انعطاف‌پذیر و مردم سالار کردن ساخت سیاسی نیز مؤثر است.

در این مقاله ما به دنبال تبیین مشارکت بر اساس رویکرد تکوینی هستیم. با این آگاهی که عوامل ساختی در سطح کلان و نیز سایر عوامل جامعه‌پذیری با مقوله مشارکت اجتماعی ارتباط داشته و تغییرات در این حوزه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در سطحی که ما برای مطالعه در نظر گرفته‌ایم، عمدتاً افراد در یک

چارچوب خاص یعنی خانواده مورد مطالعه قرار می‌گیرند و تأثیرات این حوزه بر رفتار مشارکتی آنان در بزرگسالی مورد سنجش قرار می‌گیرد. در نتیجه بر آن دسته از نظریات تمرکز کرده‌ایم که مشارکت اجتماعی را از لحاظ نقش و تأثیر فرایند اجتماعی شدن در شکل‌گیری رفتار مشارکتی تبیین کرده‌اند. گیدنز در بحث از «خانواده دمکراتیک» استدلال می‌کند که گفتگو میان افرادی که برابری به یکدیگر نزدیک می‌شوند، کیفیتی مذاکره‌ای دارد که برای وابستگی متقابل آنها اهمیتی اساسی دارد. وی با قیاس روابط میان اعضای خانواده که از آن به عنوان رابطه ناب یاد می‌کند و مردم‌سالاری رسمی معتقد است که «میان آنچه که یک رابطه خوب نامیده می‌شود و سازوکارهای رسمی مردم‌سالاری سیاسی، شباهت‌های چشمگیری به چشم می‌خورد. هر دوی آنها به تحول همان چیزی که دیوید هلد اصل خودمختاری می‌نامد، وابسته‌اند. در چارچوب یک جامعه گسترده‌تر و یا در گستره روابط اجتماعی، فرد باید از خودمختاری روانشناختی و مادی مورد نیاز برای ورود به صحنه ارتباط کارآمد با دیگران، برخوردار باشد» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

گیدنز وجود «اقتدار مذاکره شده» در روابط والدین و فرزندان را امری در حال گسترش می‌داند، «توسعه این نوع دمکراسی مبتنی بر عواطف، دلالت‌های مهمی برای پیشبرد دمکراسی رسمی و همگانی دارد. افرادی که فهم درستی از ساختمان عاطفی‌شان دارند و می‌توانند بر یک پایه شخصی ارتباط کارآمدی با دیگران داشته باشند، برای پذیرش وظایف گسترده‌تر شهروندی احتمالاً آمادگی بیشتری دارند. مهارت‌های ارتباطی که در درون عرصه‌های زندگی شخصی رشد می‌یابند، به خوبی قابل تعمیم در محیط‌های گسترده‌ترند» (همان: ۱۹۲). بنابراین گیدنز قیاس‌های نزدیکی میان روابط شخصی (خانواده) و زندگی عمومی می‌نماید. از نظر او «خشونت درون خانواده، رفتار متقابل و دمکراسی را نابود می‌کند» (به نقل از فالکس، ۱۳۸۱: ۱۶۵). در واقع پذیرش وظایف شهروندی و مشارکت در عرصه عمومی از نظر گیدنز تا حدود زیادی به وجود دمکراسی عاطفی در خانواده و رشد مهارت‌های ارتباطی در این عرصه وابسته است. آمریت و استبداد در عرصه خانواده در نهایت به دمکراسی در عرصه عمومی زیان خواهد رساند. گیدنز معتقد است که در زمینه خانواده و ارتباط با کودکان همه چیز رضایت‌بخش نیست. رسیدن به یک وضعیت مطلوب برای دمکراتیک‌تر شدن خانواده، تأکید بر برابری بین زن و مرد است. «درباره خانواده امروزی تنها از یک چیز می‌توان سخن گفت و آن مردم‌سالاری است. دمکراتیزه شدن خانواده نشان می‌دهد که چگونه زندگی خانوادگی ممکن است انتخاب فردی و همبستگی اجتماعی را با هم ترکیب کند» (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

این نوع رویکرد را ما در این مقاله به پیروی از یونیس و همکارانش (۱۹۹۷) رویکرد «تکوینی» نامیده‌ایم. نقطه عزیمت این رویکرد در خصوص مشارکت توجه به این مسأله است که «چگونه افراد به بالغانی تبدیل می‌شوند که مشارکت مدنی آنها به تداوم، اصلاح یا تغییر شکل جامعه مدنی کمک می‌کند». یونیس و همکاران با بررسی مطالعاتی که بین مشارکت افراد در سنین پایین زندگی و رفتارهای مدنی و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی در دوران بزرگسالی رابطه معنادار برقرار می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌اند که «رویکرد تکوینی» بهتر از رویکردهایی که عوامل ساختی را مسبب محو تدریجی جامعه مدنی می‌دانند، در تحلیل این مسأله کاراست. آنان معتقدند که «ما کار خود را با مرور مطالعاتی که وجود رابطه میان مشارکت اجتماعی طی دوران نوجوانی یا جوانی و مشارکت همان افراد در بزرگسالی را ثابت می‌کنند، آغاز می‌کنیم. سپس نشان خواهیم داد که چگونه مفهوم هویت مدنی می‌تواند این رابطه تکوینی را توضیح دهد؛ هویتی که شکل‌گیری احساس فردی و جمعی عاملیت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و آگاهی سیاسی - اخلاقی را ایجاب می‌کند» (یونیس و همکاران، ۱۹۹۷: ۶۲۰).

در واقع «رویکرد تکوینی» «تلاشی است برای توضیح این نکته که چگونه بعضی افراد یک گروه یا نسل، بیش از دیگران در جامعه مدنی مشارکت می‌کنند... یکی از مزیت‌های رویکرد تکوینی این است که مستقیماً به این مسأله می‌پردازد که چگونه جامعه مدنی می‌تواند در هر دورانی شکل گیرد و افراد در مشارکت خود در جامعه مدنی در دوران‌های مختلف، از چه نظر با یکدیگر فرق دارند. این رویکرد تلاش می‌کند که توضیح دهد، در وهله اول چگونه جامعه مدنی توسط افرادی که دارند هویت‌های مدنی خود را شکل می‌دهند، ساخته می‌شود». طبق رویکرد تکوینی، «تعهد مدنی از افرادی صادر می‌شود که زمینه‌های تکوینی‌شان، آنان را کمابیش نسبت به مشارکت در نوسازی و اصلاح مستمر جامعه مدنی توانا یا متعهد می‌کند» (همان: ۶۲۱-۶۲۰). بنابراین آنچه که گیدنز تحت عنوان «خانواده دمکراتیک» مطرح می‌کند، یکی از زمینه‌های تکوینی در شکل‌دهی به هویت مدنی (حس همکاری، مشارکت و مسئولیت اجتماعی در تداوم رفاه جامعه) است که یونیس و همکارانش بر آن تأکید می‌کنند. «سنین پایین زندگی زمان بسیار مناسبی برای شکل‌دهی هویت با جزء مدنی است».

یونیس و همکاران معتقدند که مشارکت در دوران کودکی و نوجوانی نقش بسزایی در بازتولید آن در دوران بزرگسالی دارد. خانواده دمکراتیک که مشارکت و تشریک مساعی از ویژگی‌های عمده آن است در بازتولید این امر حائز اهمیت است. به عبارت دیگر فرد با تجربه مشارکت در درون خانواده و مشاهده

همکاری و تعاون در آن به تعمیم مشارکت در عرصه اجتماعی دست خواهد زد. مشارکت در درون خانواده «به فرد کمک می‌کند تا مشارکت در امور را در زمان مناسب، یعنی مراحل شکل‌گیری آن، با هویت خود تلفیق کند. مشارکت، گنجاندن خصیصه مدنی را در ساخت هویت تسهیل می‌کند که این به نوبه خود دوام می‌آورد و واسطه مشارکت مدنی در بزرگسالی می‌شود... تجربه‌هایی که به سبب مشارکت به دست می‌آیند، به افراد نشان می‌دهند که کنش‌ها با یکدیگر وابستگی متقابل دارند، انضباط گروهی در خدمت هدف مشترک قرار می‌گیرد، اختلاف میان شرکت‌کنندگان قابل مذاکره است و دیدگاه‌های متعدد را می‌توان با یکدیگر هماهنگ کرد» (همان: ۶۲۴-۶۲۱).

همکاری و مشارکت به افراد می‌آموزد که جامعه متشکل از بازیگران انسانی با هدف‌های سیاسی و اخلاقی‌اند و نه چیزی غیرملموس و از قبل شکل گرفته. تا زمانی که هویت‌های در حال تکوین افراد بر رویه‌های مشارکتی استوار می‌شوند، آنانی که در این رویه‌ها تجربه دارند، نسبت به دیگران که به هر علت فاقد تجربه مشارکتی‌اند، مسیر متفاوتی را در تکوین هویت خود دنبال می‌کنند. بدین ترتیب نقش تجربه مشارکت در دوران کودکی و نوجوانی، مشاهده مسئولیت‌پذیری و تعاون میان والدین و شرکت در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی در تکوین هویت مدنی و تعهد مدنی کودکان اساسی است رویکرد تکوینی، مشارکت و مسئولیت‌پذیری را جدا از این فرایندها نمی‌داند به نحوی که بر اساس آن «شهروندی در دل همان مفهوم خود ساخته می‌شود».

روش پژوهش

این پژوهش بر اساس روش پیمایش صورت گرفته و جامعه آماری آنرا افراد بالای ۲۵ سال ساکن شهر تهران تشکیل داده است. حجم نمونه برابر با ۳۹۱ نفر برآورد گردید. با بهره‌گیری از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چند مرحله‌ای براساس تقسیم بندی مناطق بیست گانه تهران شش منطقه انتخاب گردید و با توجه به اطلس تهران بزرگ در کتاب اول بلوک‌های اصلی انتخاب و در نهایت بلوک‌های کوچکتر از بین آنها گزینش گردید و داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز برای شناسایی چگونگی توزیع و سهم روابط بین متغیرهای تحقیق، از افراد به مثابه واحدهای تحلیل جمع‌آوری گردید.

چگونگی توزیع و روابط بین متغیرها

۱. توزیع متغیرها

۱-۱. ساخت قدرت در خانواده

با توجه به تعریف اسمی این متغیر که در صفحات پیشین مطرح شد برای آن ۱۲ پرسش مطرح گردید که با ترکیب و طبقه‌بندی آنها چهار مقوله ساخت قدرت متقارن همه جانبه، ساخت قدرت متقارن نسبی، ساخت قدرت یک جانبه مادر محور، ساخت قدرت یک جانبه پدر محور به دست آمد. توزیع فراوانی این متغیر در جدول زیر آمده است.

جدول ۱- توزیع فراوانی و درصدی افراد بر حسب ساخت قدرت در خانواده

ساخت قدرت در خانواده	فراوانی مطلق	درصد
ساخت قدرت متقارن همه جانبه	۹۸	۲۵/۱
ساخت قدرت متقارن نسبی	۱۰۵	۲۶/۹
ساخت قدرت یک جانبه مادر محور	۹۸	۲۵/۱
ساخت قدرت یک جانبه پدر محور	۸۹	۲۲/۸
جمع	۳۹۱	۱۰۰

داده‌های جدول بالا نشان می‌دهند که حدود ۲۵ درصد پاسخگویان اظهار کرده‌اند که خانواده آنها از ساخت قدرت متقارن همه جانبه، ۲۶/۹ درصد ساخت قدرت متقارن نسبی، ۲۵/۱ درصد ساخت قدرت یک جانبه مادر محور و حدود ۲۳ درصد از ساخت قدرت یک جانبه پدر محور برخوردار بوده‌اند.

۱-۲. مشارکت اجتماعی

مشارکت اجتماعی به عنوان متغیر وابسته پژوهش آنچنانکه قبلاً ذکر شد بر اساس طبقه‌بندی سه گانه مشارکت مورد سنجش قرار گرفته است. پس از همسان‌سازی و وزن‌دهی به مؤلفه‌ها از ترکیب مؤلفه‌های مربوط به هر سطح، طبقه‌بندی سه گانه مشارکت (مشارکت با برد محدود، برد متوسط و برد گسترده) مشخص شده است. جدول توزیع فراوانی هر یک از این سطوح در ذیل آمده است.

جدول ۲- توزیع فراوانی و درصدی پاسخگویان برحسب مشارکت با برد گسترده

مشارکت با برد گسترده	فراوانی مطلق	درصد
عدم مشارکت	۲۷۲	۶۹/۶
مشارکت	۱۱۹	۳۰/۴
جمع	۳۹۱	۱۰۰

بر اساس جدول فوق تنها ۳۰/۴ درصد افراد مورد مطالعه مشارکت با برد گسترده داشته‌اند و ۶۹/۶ درصد بقیه در این سطح فاقد مشارکت بوده‌اند.

جدول ۳- توزیع فراوانی و درصدی پاسخگویان برحسب مشارکت با برد متوسط

مشارکت با برد متوسط	فراوانی مطلق	درصد
عدم مشارکت	۲۹۳	۷۴/۹
مشارکت	۹۸	۲۵/۱
جمع	۳۹۱	۱۰۰

داده‌های جدول بالا نشان می‌دهند که ۷۴/۹ درصد افراد مورد مطالعه هیچ فعالیتی در نهادها و مجامعی که معرف مشارکت با برد متوسط‌اند نداشته‌اند و تنها ۲۵/۱ درصد آنها در این گونه نهادها و مجامع به فعالیت پرداخته‌اند.

جدول ۴- توزیع فراوانی و درصدی پاسخگویان برحسب مشارکت با برد محدود

مشارکت با برد محدود	فراوانی مطلق	درصد
عدم مشارکت	۲۲۰	۵۶/۳
مشارکت	۱۷۱	۴۳/۷
جمع	۳۹۱	۱۰۰

براساس داده‌های جدول بالا حدود ۴۴ درصد افراد مورد مطالعه در نهادها و مجامعی که در سطح یک محله خاص فعال بوده‌اند مشارکت نموده‌اند و ۵۶ درصد افراد هیچ‌گونه فعالیتی در این نهادها نداشته‌اند. از مقایسه این سه نوع مشارکت می‌توان پی‌برد که بیشترین میزان حضور افراد در نهادهای محله‌ای و محدود

اتفاق افتاده است و در رده بعدی مشارکت با برد گسترده وجود دارد که افراد بیشتری از آن برخوردار بوده‌اند و مشارکت با برد متوسط در رده سوم از حیث میزان حضور و فعالیت افراد در آن قرار می‌گیرد.

۲- روابط بین متغیرها

فرض کلی ما این بود که هرچه خانواده استبدادی‌تر باشد احتمالاً مشارکت فرزندان در بزرگسالی به سمت مشارکت‌های محدود و با شعاع و برد کم سوق پیدا می‌کند و بر عکس هر چه خانواده از ساختی دمکراتیک بر خوردار باشد احتمالاً مشارکت فرزندان در بزرگسالی به سمت مشارکت‌های با برد گسترده و متوسط میل پیدا می‌کند. این فرض کلی را در قالب روابط میان ساخت قدرت در خانواده و هر یک از سطوح سه گانه مشارکت مورد سنجش قرار دادیم که نتایج ذیل حاصل شده است. برای آزمون این روابط از رگرسیون لجستیک استفاده شده است.

۱-۲ رابطه ساخت قدرت در خانواده با مشارکت با برد محدود

جدول ۵- مدل رگرسیون لجستیک

نسبت شانس	سطح معناداری	درجه آزادی	والد	اِستِباَه اسْتاندارد	B	طبقات متغیر مستقل
	۰/۰۲	۳	۹/۶۷۱			ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور
۱/۷۱۰	۰/۰۷	۱	۳/۲۱۱	۰/۲۹۹	۰/۵۳۶	ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه
۲/۰۳۶	۰/۰۱	۱	۵/۸۰۴	۰/۲۹۵	۰/۷۱۱	ساخت قدرت متقارن نسبی
۰/۹۹۰	۰/۹۷	۱	۰/۰۰۱	۰/۳۰۵	-/۰۱	ساخت قدرت یک جانبه مادرمحور
۰/۵۶۱	۰/۰۰۹	۱	۶/۸۳۱	۰/۲۲۱	-/۵۷۷	مقدار ثابت

در جدول فوق ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور به عنوان گروه مرجع لحاظ شده و سایر طبقات متغیر مستقل با آن مقایسه می‌شوند. میزان B برای ساخت قدرت متقارن نسبی ۰/۷۱۱، برای ساخت متقارن همه‌جانبه ۰/۵۳۶ و برای ساخت یک جانبه مادرمحور -/۰۱ است. آزمون والد^۱ و سطح معناداری آن فقط برای ساخت متقارن نسبی و تا حدودی برای ساخت متقارن همه‌جانبه قابل قبول است. بنابراین افزایش

^۱ - wald

لگاریتم شانس برای ساخت متقارن نسبی $0/711$ و برای ساخت متقارن همه‌جانبه $0/536$ است. این بدان معناست که داشتن خانواده با ساخت قدرت متقارن نسبی و متقارن همه‌جانبه در مقایسه با ساخت پدرمحور شانس داشتن مشارکت با برد محدود را افزایش می‌دهد. ساخت قدرت یک جانبه مادرمحور نیز در مقایسه با ساخت پدر محور (گروه مرجع) تغییر معناداری در مشارکت با برد محدود ایجاد نمی‌کند. یعنی این دو نوع ساخت تأثیرات یکسانی بر داشتن یا نداشتن مشارکت با برد محدود دارند. نسبت شانس نیز دلالت بر این دارد که با تبدیل شدن از ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور به متقارن نسبی شانس داشتن مشارکت با برد محدود با ضریب $2/03$ افزایش می‌یابد. و این نسبت شانس برای ساخت متقارن همه‌جانبه $1/71$ است. بنابراین می‌توان گفت که این فرضیه که میان ساخت یک جانبه پدرمحور و داشتن مشارکت با برد محدود رابطه معنادار وجود دارد مورد تأیید قرار نمی‌گیرد. چرا که این وجود ساخت متقارن نسبی نسبت به ساخت یک جانبه پدرمحور است که شانس حضور افراد در نهادهای محله‌ای (مشارکت با برد محدود) را افزایش می‌دهد.

۲-۲ رابطه ساخت قدرت در خانواده با مشارکت با برد متوسط

جدول ۶- مدل رگرسیون لجستیک

نسبت شانس	سطح معناداری	درجه آزادی	والد	اشتباه استاندارد	B	طبقات متغیر مستقل
	0/02	3	9/603			ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور
2/459	0/008	1	6/943	0/241	0/9	ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه
1/123	0/749	1	0/103	0/361	0/116	ساخت قدرت متقارن نسبی
1/299	0/468	1	0/528	0/360	0/261	ساخت قدرت یک جانبه مادرمحور
0/236	0/000	1	28/65	0/270	-1/44	مقدار ثابت

بر اساس جدول فوق فقط ضریب ساخت متقارن همه جانبه معنادار و قابل پذیرش است. از آنجا که سطح معناداری ساخت متقارن نسبی و یک جانبه مادرمحور که بر اساس آزمون والد به دست آمده است به ترتیب برابر با $0/74$ و $0/46$ است، اثرات آنها معنادار نیست. اما اثرات ساخت متقارن همه‌جانبه معنادار است. بدین ترتیب که تبدیل شدن از ساخت یک جانبه پدرمحور به ساخت متقارن همه‌جانبه شانس داشتن

ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی ۵۵

مشارکت با برد متوسط را با ضریب $2/459$ افزایش می‌دهد. یعنی قرار گرفتن در ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه (کاملاً مشارکتی) نسبت به ساخت یک جانبه پدرمحور احتمال داشتن مشارکت با برد متوسط را بالا می‌برد. بنابراین فرضیه پژوهش مورد تأیید قرار می‌گیرد. به این معنا که بیشتر کسانی که مشارکت با برد متوسط داشته‌اند از خانواده‌ای با ساخت متقارن همه‌جانبه (کاملاً مشارکتی) برخوردار بوده‌اند. از آنجا در این فرضیه رابطه ساخت قدرت در خانواده و مشارکت با برد گسترده نیز در نظر گرفته شده بود نتایج حاصل از آزمون این نوع مشارکت نیز در قالب رگرسیون لجستیک در زیر آورده شده است.

۳-۱. رابطه ساخت قدرت در خانواده با مشارکت با برد گسترده

جدول ۷- مدل رگرسیون لجستیک

طبقات متغیر مستقل	B	اشتباه استاندارد	والد	درجه آزادی	سطح معناداری	نسبت شانس
ساخت قدرت یک جانبه پدرمحور			۶۱/۹۳	۳	۰/۰۰۰	
ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه	۲/۷۷۲	۰/۴۲۵	۴۲/۶	۱	۰/۰۰۰	۱۵/۹۸
ساخت قدرت متقارن نسبی	۱/۵۳۵	۰/۴۲۶	۱۲/۹۷	۱	۰/۰۰۰	۴/۶۴
ساخت قدرت یک جانبه مادرمحور	۰/۶۸۱	۰/۴۶۰	۲/۱۸	۱	۰/۱۳۹	۱/۹۷
مقدار ثابت	-۲/۳۱۵	۰/۳۷۱	۳۹/۰۲	۱	۰/۰۰۰	۰/۰۹

بر اساس جدول فوق کسانی که خانواده با ساخت قدرت متقارن همه‌جانبه (کاملاً مشارکتی) داشته‌اند شانس مشارکت با برد گسترده‌شان $15/98$ برابر کسانی است که خانواده پدرمحور داشته‌اند و همچنین تبدیل شدن از ساخت پدرمحور به متقارن نسبی شانس داشتن مشارکت با برد گسترده را $4/64$ برابر می‌کند. این افزایش نسبت شانس دارای ترتیبی منطقی است. یعنی شانس داشتن مشارکت با برد گسترده در میان افراد دارای خانواده متقارن همه‌جانبه (کاملاً مشارکتی) بیشتر از افراد دارای خانواده متقارن نسبی است، گرچه این دو نسبت به ساخت یک جانبه پدرمحور شانس مشارکت را افزایش می‌دهند. بنابراین فرضیه پژوهش مورد تأیید قرار می‌گیرد. البته باید توجه داشت که در این فرضیه رابطه دموکراسی در خانواده و مشارکت با برد متوسط و گسترده مدنظر بوده است که در هر دو نوع دموکراسی در خانواده به مشارکت در

این دو سطح انجامیده است. اما این قضیه برای مشارکت با برد گسترده از حیث آماری از معناداری بیشتری برخوردار است. به عبارتی مقایسه نتایج مدل رگرسیون لجستیک در این دو نوع مشارکت برای متغیرهای ساخت پدرمحور به عنوان یک سر طیف و ساخت متقارن همه‌جانبه به عنوان سر دیگر طیف نشان می‌دهد که در مشارکت با برد متوسط شانس مشارکت افرادی که ساخت متقارن همه‌جانبه داشته‌اند نسبت به کسانی که خانواده‌شان پدرمحور بوده است ۲/۴۵ برابر است (جدول قبلی) در حالی که این رقم در مشارکت با برد گسترده ۱۵/۹۸ برابر می‌شود. یعنی کسانی که خانواده کاملاً مشارکتی داشته‌اند شانس مشارکت گسترده آنها ۱۵/۹۸ برابر آنها می‌شود که ساخت خانواده پدرمحور داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش ما بر این بود تا از منظری ویژه و متفاوت به مسأله مشارکت اجتماعی به معنای عام و نیز مشارکت به معنای کیفیتی خاص از درگیر شدن در فعالیت‌های جمعی و گروهی بنگریم. زندگی بهتر اجتماعی به معنای اعم کلمه از طریق حضور و درگیر شدن افراد یک مجموعه در فعالیت‌هایی که بر آنها اثر می‌گذارد ساخته می‌شود. خلق و ایجاد بهتر زندگی اجتماعی یک امر فرایندی است. فرایندی که به وسیله آن شهروند خوب، جامعه خوب و نیز شیوه مطلوب حکومت‌گری ایجاد می‌شود. در واقع شهروند مفهومی است که با مشارکت پیوندی تنگاتنگ دارد. شهروند خوب ثمره مشارکت در زندگی اجتماعی است. «مشارکت می‌تواند به پیدایش شهروندان تنویر یافته‌تری بینجامد» (کسل، ۱۳۸۳: ۴۳۰). به علاوه مشارکت می‌تواند هنجارهای تعامل را بهبود بخشد و صاحبان قدرت یا دولتمردان را در مقابل شهروندان پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نماید. بنابراین مطالعه و شناخت راه‌هایی که به افزایش حضور افراد در فعالیت‌های جمعی و داوطلبانه کمک می‌کند از اهمیت خاصی برخوردار است. رویکرد ما در این پژوهش رویکردی از پایین به بالا بود هر چند که تأثیرات عوامل کلان و ساختی را نفی نمی‌کنیم. مطالعه ما از طریق محور قراردادن مشارکت‌های درونی خانواده از طریق دخالت داده شدن در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی و مهم تلقی شدن از سوی والدین و در کل ساخت قدرت در خانواده درصدد پاسخگویی به این مسأله بود که افراد چگونه «رویه‌های تشکیل دهنده هویت مدنی» را کسب می‌کنند. یا به عبارتی چگونه تبدیل به بالغانی می‌شوند که مشارکت اجتماعی‌شان در ساختن، بهبود و تقویت جامعه مدنی مؤثر و مفید واقع می‌شود.

با توجه به اهداف پژوهش به بررسی و آزمون رابطه متغیر مستقل تحقیق با طبقه‌بندی‌های سه‌گانه فوق‌الذکر پرداختیم. نتایج حاصله نشان می‌دهند هر اندازه که روابط قدرت در خانواده از حالت انحصاری خارج و به سمت توزیع برابر فرصت‌های تصمیم‌گیری برای همه اعضا میل کند، این برابری به عنوان یک عامل اثرگذار، رفتار مشارکتی فرد در بزرگسالی را تکوین می‌بخشد. به عبارت دیگر مفهوم مشارکت، تصمیم‌گیری جمعی، تبادل نظر، احترام به نظر طرف مقابل و ... در یک فرایند بازاندیشانه - تأمل در رفتار و نفس خود و عمل مبتنی بر آگاهی و بصیرت - به جزئی از رفتار فرد در طول زندگی اجتماعی وی بدل می‌شود. داشتن تجربه مشارکت در ایام کودکی و نوجوانی از همان آغاز فرد را وارد عرصه‌ای می‌کند که به وی احساس استحکام فرهنگی می‌دهد؛ استحکامی که نتیجه یک کنش مشترک و موفق است. این دال بر تأثیر تجارب پیشین در رفتارهای پسین است. می‌توان گفت رفتار مشارکتی در بزرگسالی تا اندازه زیادی تابع مشارکت در ایام نوجوانی است. «دوران نوجوانی - جوانی زمان به ویژه مناسبی برای شکل‌دهی هویت با جزء مدنی آن است مشارکت در این ایام عامل تعیین‌کننده میزان تعهد مدنی در بزرگسالی در چند سال بعد خواهد بود» (یونیس و همکاران ۱۹۹۷: ۶۳۲)

بر این اساس با خارج شدن تصمیم‌گیری‌ها در خانواده از وضعیت انحصاری و گرایش آن به سمت برابری همه اعضا یعنی کاهش اقتدار مطلق یک جانبه، مشارکت اجتماعی افراد در بزرگسالی افزایش می‌یابد. در حقیقت از این طریق عمل جمعی و پرهیز از تکروری در زندگی اجتماعی به جزئی از هویت اجتماعی فرد بدل می‌شود. در یک معنای دیگر تمرکز قدرت در دستان پدر و یا مادر به عنوان مرکزی که هر چیز باید از او آغاز و به وی ختم گردد شرایطی را فراهم می‌آورد که فرد (فرزند) در زندگی اجتماعی نیز همواره به دنبال یک مرکز یا منبع توانایی و قدرت سوق پیدا کند. این به معنای سلب فردیت از وی و احساس ناتوانی در مواجهه با امور است. سلب فردیت نیز شخص را در مشارکت‌های بی‌شکل یا توده‌وار که ویژگی اساسی آن مفعول بودن در عمل مشارکت است مستحیل می‌کند. البته باید گفت یکی از عوامل اثرگذار بر این روند خانواده است. آنچه که از این پژوهش بدست آمده است ارتباط معنادار میان ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی است. خانواده به عنوان یک عامل شکل‌دهنده رفتار افراد می‌تواند تأثیرات درازمدتی را در ذهن و رفتار آنها به جای بگذارد. به نظر می‌رسد وجود دمکراسی در خانواده به گونه‌ای ویژه به عرصه اجتماعی نیز تسری پیدا کند. همان‌طور که گیدنز استدلال می‌کند «افرادی که درک خوبی از ساخت عاطفی خود نشان دادند و قادرند به گونه‌ای مؤثر با دیگران بر مبنای شخصی روابط برقرار کنند

احتمالاً برای وظایف گسترده شهروندی آمادگی خوبی دارند. مهارت‌های ارتباطی درون عرصه‌های زندگی شخصی می‌توانند به خوبی در زمینه‌های گسترده‌تری عمومیت داده شوند» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۱۹۲). در واقع شکل‌گیری این «مهارت‌های ارتباطی در حوزه خصوصی» ناشی از وجود خانواده دموکراتیک است.

به اعتقاد گیدنز «دموکراتیک شدن خانواده با سمت و سوهای دموکراتیک شدن کل جامعه ارتباط نزدیکی دارد. برابری بیشتری میان مردان و زنان و حساسیت بیشتر در قبال حقوق کودکان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به مذاکره مجدد در مورد روابط شخصی مبتنی بر اصول مشورت و مهمتر از آن رهایی از خشونت منجر می‌شود» (فالكس؛ ۱۳۸۱: ۱۶۴). بنابراین دموکراتیک شدن خانواده مسأله‌ای نیست که جدای از روند کلی اجتماعی در نظر گرفته شود. میان جامعه دموکراتیک و خانواده دموکراتیک نوعی ارتباط متقابل وجود دارد و به نظر می‌رسد که دموکراتیک شدن خانواده ارتباط تنگاتنگی با سیاست اجتماعی داشته باشد. به بیان دیگر مسأله روابط قدرت در خانواده یک امر کاملاً جامعه‌شناختی است و تغییر در کم و کیف این روابط نیز وابسته به علل جامعه‌شناختی است. سیاست اجتماعی باید این علل و عوامل را مدنظر قرار دهد چرا که از این طریق به ایجاد خانواده دموکراتیک کمک خواهد کرد.

«سیاست اجتماعی باید هدف تحکیم شهروندی خصوصی را از طریق فراهم کردن شبکه‌ای از حقوق و مسئولیت‌ها میان اعضای خانواده دنبال نماید. ما با به کارگیری ایده‌های شهروندی برای روابط شخصی، مسائلی را در مورد نقش خشونت در کل زندگی اجتماعی مطرح می‌کنیم. با جهت دادن سیاست اجتماعی به سمت تشویق مصالحه بین افراد، یک چارچوب سیاسی ایجاد می‌کنیم که می‌تواند در جهت حذف خشونت از همه روابط انسان عمل نماید» (همان: ۱۶۵). بدین ترتیب «توسعه شهروندی خصوصی برای دموکراتیک نمودن بیشتر جامعه» ضرورت دارد. توسعه شهروندی خصوصی نیازمند توجه دولت به حوزه خصوصی (خانواده) است. کاستن از باری که بر دوش خانواده ایرانی است و جهت‌گیری سیاست اجتماعی به سمت تحکیم شهروندی خصوصی می‌تواند شرایط لازم شکل‌گیری و تقویت خانواده دموکراتیک در ایران را فراهم سازد. بنابراین اگرچه نتایج این پژوهش به اثرات سودمند خانواده دموکراتیک در ایجاد افراد مشارکتی (یا شهروندان برجسته) صحنه می‌گذارد. اما این فرایند (دموکراتیک شدن خانواده) را جدای از سیاست اجتماعی در نظر نمی‌گیرد. در صورت عدم همسویی روند کلی جامعه با خانواده، (دموکراتیک شدن خانواده) به تنهایی

ساخت قدرت در خانواده و مشارکت اجتماعی ۵۹

کاری را از پیش نخواهد برد. تقویت خانواده دموکراتیک نیازمند بازاندیشی همه جانبه در روابط خصوصی است و این مسأله ارتباط تنگاتنگی با سیاست اجتماعی دارد.

منابع

- ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری (۱۳۸۰) «بررسی رابطه بین اعتماد و مشارکت در نواحی روستایی شهر کاشان» نامه علوم اجتماعی، شماره ۱۷
- اعزاز، شهلا (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی خانواده: با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳) تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، مریم وتر، تهران، نشر کویر
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۱) «فرهنگ و دموکراسی»: علی مرتضویان، ارغنون، شماره ۲۰
- بشیری، حسین (۱۳۸۰) درس‌های دموکراسی برای همه، تهران، مؤسسه نگاه معاصر
- بیرو، آلن (۱۳۶۶) فرهنگ علوم اجتماعی، باقر ساروخانی، تهران، کیهان
- دکر، هنک (۱۳۷۲) «اجتماعی شدن جوانان و آموزش شهروندی دموکراتیک»، گروه مترجمین، فرهنگ توسعه، شماره ۸
- رضایی، عبدالعلی (۱۳۷۵) «مشارکت، وسیله یا هدف» ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۱۰-۱۰۹، تهران
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰) الف، دایره المعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰) ب، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران، سروش.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۸۰)، تبیین عوامل اجتماعی و فرهنگی مؤثر بر مشارکت اجتماعی، اقتصادی سازمان یافته روستائیان به عنوان مکانیزمی برای توسعه روستایی ایران (مطالعه موردی روستاهای شهر کاشان)، پایان نامه دکتری، رشته جامعه‌شناسی توسعه، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران .
- فالکس، کیث (۱۳۸۱) شهروندی، محمدتقی دلفروز، تهران، نشر کویر
- کسل فیلیپ (۱۳۸۳) چکیده آثار گیدنز، حسن چاوشیان، تهران، ققنوس.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲) فراسوی چپ و راست، محسن ثلاثی، تهران، نشر علمی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نشرنی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی، منوچهر صبوری، تهران، نشر شیرازه .
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۶۹) بررسی زمینه‌های مشارکتی روستاییان و ارتباط آن با ترویج کشاورزی، تهران، معاونت ترویج و مشارکت مردمی وزارت جهاد سازندگی.
- ناز قادری، فرخ (۱۳۷۵) بررسی عوامل اقتصادی - اجتماعی مؤثر بر ساخت قدرت در خانواده (مطالعه موردی شیراز)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز.
- وحید، فریدون و محسن نیازی (۱۳۸۳) «تأملی در رابطه بین ساختار خانواده و مشارکت اجتماعی» نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۳.

Adorno T.W. et al (1950) The Authoritarian Personality, New York and Row Publishers.

Barboza, Iffigenia and Williams, Rohan Lloyd (2004) “the effect of family structure and family capital on the political Behavior and policy preferences of Latino immigrants in the united states. (w.w.w google. com).

Bates, A. kristian, Christopher D. Bader and F.Carson menken (2003) “family structure, power – control theory and Deviance. Western criminology Review 4(3). p.p 170 – 190. (w.w.w googl .com).

Gaotri,Huynh(1986) Popular participation in development “. In participation in Development. Paris: UNESCO.

Markus B. and Hanes Walton (2002) “civic participation in American cities” (w.w.w google.com).

Noller, Patrica and Victor Callan (1991) the adolescent in the family, Routledge

Olson David H. (1969) “the measurement of family power by self – Report & Behavioral methods”, Journal of marriage and the family. Vol 31 p: 545-550

Sidanius, Jim & Pena, Yesilernis (2001) “The Gendered Nature of Family structure and group - based Anti – egalitarianism .A Cross national Analysis. (w.w.w. google com)

Tavormina, Joseph B. et al (1978) “Power Relationship in families: a social exchange perspective”, Family process, Vol 17, p: 423-435.

Youniss, James; McClellan, Jeffery, A.and Yates. Miranda (1997)”what we know about civic Identity”, American Behavioral scientist, Vol 40 pp: 620-631.